

تحلیلی بر کارآمدی آموزش عالی در مسئله اشتغال جوانان

مژده قربانعلی زاده^۱

مریم نجار نهاوندی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۲/۱۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۳/۱۱

توسعه اقتصادی و اجتماعی از طریق توسعه انسانی محقق می‌گردد و منابع انسانی از مهم‌ترین عوامل توسعه در هر جامعه‌ای محسوب می‌شوند. از آنجایی که نظام آموزش عالی به عنوان یک بخش زیربنایی جامعه، رابطه‌ی تنگاتنگی با بازار کار و برنامه‌های توسعه اقتصادی-اجتماعی دارد، هر کشوری برای توسعه و تربیت نیروی انسانی متخصص و توانمند، به کارآمد کردن نظام آموزش عالی خود نیازمند است تا به توسعه پایدار و متوازن دست یابد. اما در ایران به رغم گسترش کمی دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی در دهه‌های اخیر، مسایل مرتبط با بیکاری و فقدان مهارت‌های عملی قشر جوان افزایش یافته است. بر اساس نظر مرکز آمار ایران، جمعیت بیکار دارای تحصیلات دانشگاهی در سال ۸۵، ۳۷۳۵۱۳ نفر و در سال ۹۰، ۷۶۸۰۵۱ نفر بوده است. مقاله‌ی حاضر درصدد است تا با هدف ارائه پیشنهاد مناسب، کارآمدی آموزش عالی برای اشتغال جوانان را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. روش تحقیق مقاله توصیفی-تحلیلی و از نظر جمع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای و اسنادی می‌باشد. نتایج حاکی از این است که ناهماهنگی سیاست‌ها، برنامه‌ها و محتوای آموزشی و پژوهشی دانشگاه‌ها با نیازهای جامعه و بازار کار از جمله موانع عمده و اختلال اصلی در اشتغال جوانان است و باید به آن توجه ویژه‌ای مبذول گردد.

واژگان کلیدی: کارآمدی نظام آموزشی، اشتغال دانش‌آموختگان، مدرک گرایی، آموزش عالی و جوانان

E-mail: m.ghorbanalizade@yahoo.com

^۱ کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

^۲ عضو هیئت علمی گروه برنامه‌ریزی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران

مقدمه

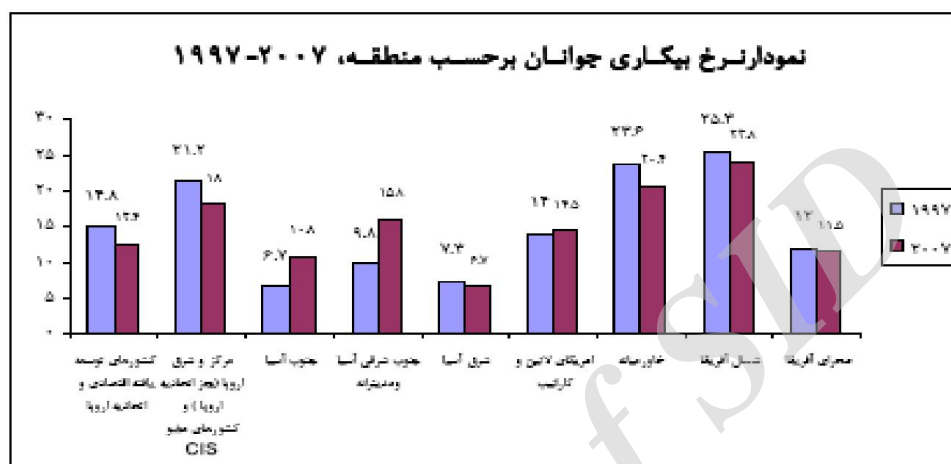
یکی از بزرگترین معضلات اقتصادی- اجتماعی کشورها، بیکاری به ویژه بیکاری دانش آموختگان دانشگاهی به عنوان محور اصلی توسعه و پیشرفت جامعه است. چالش های اشتغال و بیکاری در ایران نیز نه تنها یکی از مهم ترین مسائل اجتماعی روز در کشور به شمار می آید، بلکه با توجه به میزان رشد جمعیت دانش آموختگان در دو دهه گذشته می توان آن را مهمترین چالش اقتصادی- اجتماعی آینده نیز به حساب آورد. از طرفی، آموزش عالی یکی از زیرساخت های اساسی توسعه در هر کشوری محسوب می شود. به همین دلیل، رسالت های آموزش عالی به قدری گسترده و فراگیر است که نمی توان آنها را در حد یک فعالیت بخشی قلمداد کرد. آموزش عالی به جهت سرمایه گذاری در منابع انسانی و فراهم کردن و ارتقای دانش، نگرش و مهارت های مورد نیاز جوانان در زمینه های مختلف به توسعه اقتصادی کمک می کند و از این جهت یکی از عناصر کلیدی در پیوند بین دانش علمی و کاربردهای آن برای تحقق پیشرفت های اقتصادی کشور محسوب می شود. به رغم این مهم، ایفای مطلوب نقش اقتصادی دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی مستلزم داشتن محتوای آموزشی متناسب و نیز شناخت دقیق از نیازها و شرایط بنگاه های اقتصادی است که به شدت در حال تحول می باشند. محققان توسعه نیز بر این اعتقادند که از میان سرمایه های فیزیکی، تکنولوژیکی و انسانی آنچه مهم و مؤثر است و می تواند جامعه را به تحول و تکامل برساند، استفاده از سرمایه انسانی و بهره برداری صحیح از آن است. (تودارو، ۱۳۶۶: ۴۷۳) تجارب جهانی هم نشان می دهد که برخی از کشورها نظیر ژاپن توانسته اند در این مورد گام هایی مثبت بردارند و نظام آموزش عالی خود را با برنامه های توسعه اقتصادی و اجتماعی پیوند دهند. (حیدری عبدی، ۱۳۸۵)

به رغم تجربیات موردی در حل معضل اشتغال جوانان، پدیده بیکاری همچنان معضلی جهانی و در حال گسترش است و امروزه بسیاری از کشورها، با روند فزاینده بیکاری جوانان مواجه هستند؛ به طوری که طی سال های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۷ تعداد بیکاران در جهان از ۱۶۱/۴ میلیون نفر به ۱۹۵/۲ میلیون نفر افزایش و نیروی کار جوان نیز از کل جمعیت جوان در سال ۲۰۰۷ نسبت به سال ۱۹۹۷، ۴/۷ درصد کاهش یافته است. (ILO, 2007) گزارش صندوق جمعیت ملل متحد نشان می دهد که در دهه اول قرن بیست و یکم، جهان نیازمند یک میلیارد فرصت شغلی جدید است تا بتواند از یک سو، زمینه های مشارکت جوانان را فراهم کند و از سوی دیگر، نرخ بیکاری موجود را کاهش دهد. در اجلاس جهانی اشتغال جوانان (مصر ۱۷-۱۱ سپتامبر، ۲۰۰۲) نیز به دفعات اشاره شده است که بسیاری از کشورها و مناطق در حال توسعه، با

¹ International Labor Office

گسترش بی‌سابقه جمعیت در سنین فعالیت مواجه خواهند بود؛ به طوری که تنها در کشورها در حال توسعه، تعداد مشاغلی که در دهه آینده باید ایجاد شود، با کل فرصت‌های شغلی موجود در کشورهای پیشرفته برابری می‌کند.

نمودار ۱: نمودار نرخ بیکاری جوانان بر حسب منطقه بین سال‌های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۷



(مأخذ: سایت ILO)

صندوق بین‌المللی پول^۱ نیز در گزارش خود از اقتصاد دنیا در سال ۲۰۱۳، رشد اقتصادی جهان را ۳ درصد اعلام کرده است که نسبت به سال ۲۰۱۲، ۱٪ درصد کاهش داشته است. همچنین، میانگین نرخ بیکاری در سال ۲۰۱۳ در ۲۸ کشور اتحادیه اروپا، ۱۰/۹ درصد و تعداد بیکاران ۲۶ میلیون و ۵۵۳ هزار نفر گزارش شده است. (Erustat: 2014)

در ایران نیز بنابر گزارش‌های رسمی و برآوردهای انجام شده، سهم جمعیت فعال جوانان در گروه سنی ۱۵-۲۹ سال از کل جمعیت فعال کشور در سال ۱۳۸۳ به حدود ۴۵/۷ درصد افزایش و از طرف دیگر، نرخ بیکاری جوانان در تمامی گروه‌های سنی افزایش یافته است. ضمن اینکه فاصله نرخ بیکاری زنان و مردان جوان زیاد شده است. بنابر همین برآوردها، در برنامه چهارم توسعه ایران، کشور با مشکل ایجاد اشتغال برای گروه‌های سنی ۲۰-۲۹ سال مواجه بوده است. (قارون، ۱۳۸۷) آمارها و پیشنهادها پژوهشی حاکی از آن است که دست کم رشد فزاینده جمعیت کشور از سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ و وسیع شدن و جوان شدن قاعده‌ی هرم سنی، در دهه بعد و به خصوص سال‌های ۱۳۷۵ به بعد منجر به افزایش جمعیت فعال کشور شده است. نتایج سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۸۵ در ایران، مبنی بر نرخ‌های دو رقمی

^۱ IMF

بیکاری هم نشان دهنده این واقعیت است که از یک سو، نرخ بیکاری کل کشور از ۱/۹ درصد در سال ۱۳۷۵ به ۱۲/۴۸ درصد در سال ۱۳۸۵ افزایش یافته و از سوی دیگر، فشار بیکاری بر گروه های سنی جوان متمرکز شده است؛ به گونه ای که نرخ بیکاری برای گروه های سنی ۲۵ تا ۲۹ و ۲۰ تا ۲۴ ساله در کل کشور به ترتیب در روستاها به ۲۰ و ۲۵/۲ درصد، و در مناطق شهری به ۲۴/۴ و ۳۰/۲ درصد رسیده است. (مرکز آمار ایران، گزیده نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۸۵) در جداول شماره ۱ و ۲ به ترتیب گزیده نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن و نرخ بیکاری به تفکیک جنس و گروه سنی در سال ۱۳۸۵ به نقل از مرکز آمار ایران ارائه شده است.

جدول ۱: گزیده نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۸۵

سال (کل کشور)	جمعیت فعال ۱۰ ساله و بیشتر (هزار نفر)	شاغل (درصد)	بیکار (درصد)
۱۳۶۵	۱۲۸۲۰	۸۵/۸۱	۱۴/۱۹
۱۳۷۰	۱۴۷۳۷	۸۸/۸۷	۱۱/۱۳
۱۳۷۵	۱۶۰۲۷	۹۰/۹۲	۹/۰۸
۱۳۸۵	۱۵۹۲۹	۸۸/۱۸	۱۱/۸۲

(مأخذ: سایت مرکز آمار ایران)

جدول ۲: نرخ بیکاری به تفکیک جنس و گروه سنی در سال ۱۳۸۵

نرخ بیکاری جمعیت			شرح
۲۰-۲۴ ساله	۲۹-۱۵ ساله	۱۵ ساله و بیشتر	
۲۵/۲	۲۰	۱۱/۱	کل کشور (مرد و زن)
۲۲/۷	۱۷/۹	۱۰/۱	مرد
۳۰/۲	۲۴/۴	۱۴/۵	زن

(مأخذ: سایت مرکز آمار ایران)

باید توجه داشت که ایجاد و توسعه اشتغال با مسائل عدیده ای همچون عوامل جمعیت شناختی، اقتصادی و ... رو بروست، به ویژه در ایران که بیکاری سطوح قبل از دانشگاه نیز باعث شده است که نظام آموزش عالی با موج فزاینده متقاضیان ورود مواجه باشد و هم تداوم برنامه ها و شیوه های سنتی آموزشی از قبیل تکیه بیش از پیش به دروس نظری و انباشت محفوظات و کم توجهی به پرورش مهارت ها، کارآفرینی و خلاقیت دانشجویان، به آماده شدن آنها برای کار و زندگی کمک قابل توجهی نمی کند. آنچه در این مقاله مورد بحث است، تأثیر آموزش به ویژه نوع دانشگاهی بر پدیده بیکاری دانش آموختگان و بررسی جوانب

مختلف آن است. آنچه نقش عمده‌ای در این زمینه دارد، توسعه کمی دانشگاه‌ها، افزایش عرضه نیروی انسانی دانش‌آموخته و نیز پایین‌بودن سطح کارایی و بهره‌وری این نیروهاست. مطالعات یونسکو در سال ۱۹۹۰ نیز نشان داد که هرچند اختلال عمومی بازار نیروی انسانی دانش‌آموختگان، بیشتر از افزایش عرضه نشأت گرفته است، اما در چاره‌اندیشی باید دو طرف عرضه و تقاضا را همزمان در نظر گرفت. این سازمان بر ابزارهایی نظیر مشارکت کارفرمایان در توسعه برنامه‌های درسی، در نظر گرفتن کارآموزی صنعتی در برنامه‌های درسی، کار نیمه‌وقت دانشجویان در هنگام تحصیل در رشته مربوطه، انعطاف‌پذیر کردن دوره‌های دانشگاهی و حرفه‌ای و تدریس نیمه‌وقت شاغلین، تأکید نموده است.

بدیهی است که آموزش در هر کشور از اهداف خرد و کلانی متأثر است و مسائل کمی و کیفی خاصی را پیش رو دارد که هر کدام به نوعی بر فراهم‌آوری اشتغال تأثیر می‌گذارند، اما آنچه مشخصاً در حال وقوع است و نظام بیکاری را در ایران بیش از پیش تحت تأثیر قرار داده، بیکاری مشهود فارغ‌التحصیلان دانشگاهی است. از دیدگاه اغلب صاحب‌نظران، مهم‌ترین علل وقوع این پدیده عبارت‌اند از: توسعه کمی دانشگاه‌ها، افزایش عرضه نیروی انسانی با مدرک دانشگاهی، پایین‌بودن سطح کارایی نیروهای آموزش‌دیده، پایین‌بودن بهره‌وری و مهارت نیروهای آموزش‌دیده و پایین‌بودن ظرفیت اقتصادی که در آینده عوارض شدیدی را به دنبال خواهد داشت. (توسلی، ۱۳۸۶: ۳۵) از این رو، با توجه به اینکه بیشترین میزان بیکاری در سال‌های اخیر، گریبانگیر افراد تحصیلکرده جامعه بوده است و با توجه به آثار مخرب این پدیده در ابعاد گوناگون اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه و همچنین، با عنایت به اهداف سند چشم‌انداز بیست‌ساله نظام مبنی بر تحقق اشتغال کامل در سال ۱۴۰۴، اکنون این پرسش مطرح است که آموزش عالی با ابزارها، برنامه‌ها و الگوهای خویش تا چه میزان ایجادکننده اشتغال است؟ آیا سیاست کمیت‌گرایی، فارغ از کیفیت آموزش عالی، به حد کفایت کارآمد است؟ و مهم‌تر اینکه آیا افراد با سیاست‌ها و روش‌های آموزشی فعلی می‌توانند جایگاهی مناسب برای دستیابی به مشاغل جدید کسب کنند؟ مقاله حاضر درصدد است تا برای این پرسش‌ها، پاسخ‌هایی مناسب بیابد.

مبانی نظری پژوهش

منابع انسانی از آغاز مدرنیته مورد توجه اندیشمندان بوده است. برای مثال، آدام اسمیت^۱ از جمله افرادی بود که برای عامل انسانی، نقش مهمی در تولید ثروت قائل شد و بهبود کیفیت انسان از طریق کسب مهارت‌ها و توانمندی‌ها را به عنوان سرمایه تلقی کرد. به تدریج جوامع مخارجی را که صرف فراگیری

^۱ Adam Smith

مهارت‌ها و تخصص‌ها می‌کردند، به عنوان سرمایه‌گذاری ملی در نظر گرفتند. (نادری، ۱۳۸۵: ۵) این نگرش پس از وقوع جنگ‌های جهانی تشدید شد، زیرا نتایج جنگ نشان داد دسترسی به منابع علمی و فنی عامل مهمی در پیروزی و سپس بهبود سطح رفاه در جامعه است و چرخه تولید و اشتغال هر کشور تنها با بهره‌گیری از یک نظام آموزشی مؤثر و کارآمد می‌تواند رقبای سرسخت خود را کنار بزند. در راستای این اندیشه، نظام آموزشی رسمی و غیررسمی در هدایت نیروها به بازار کار، نقش محوری یافت. برای آن که بتوان کارآمدی یک نظام آموزشی را سنجید، لازم است آموزش را در فرایندی تاریخی از منظر جامعه‌شناختی تجزیه و تحلیل کرد. نهاد آموزش و پرورش، به صورت کلی و آموزش عالی، به طور خاص از منظر رویکردهای متعددی قابل ارزیابی اند.

در رویکرد کارکردگرایی^۱، نظام جامعه و نهادهای آن متشکل از اجزای همبسته‌ای است که کارکرد لازم و معینی را برای بقای کل جامعه ارائه می‌دهند. پیوند و یگانگی میان اجزا، یگانگی و یکپارچگی نظام را به وجود می‌آورد. در این دیدگاه، نظام آموزشی به عنوان بخش لاینفکی از کل نظام جامعه تلقی می‌شود. (علاقه‌بند، ۱۳۸۹: ۲۱) وابستگی ساختاری میان آموزش به عنوان خرده نظام آموزشی، هم بر خرده نظام‌ها و هم بر کل جامعه اثرگذار است. از این نظام انتظار می‌رود تا به حفظ سنت‌های عملی، تربیت نیروهای متخصص، توسعه میراث فرهنگی، تربیت عمومی از طریق آموزش همگانی، شرکت مؤثر در رشد پژوهش‌های علمی و تلاش برای حل مشکلات اجتماعی از راه‌های علمی بپردازد. (شریعتمداری، ۱۳۷۳: ۱۸) این کارکردها از حدود هدف‌های صرف رفتاری فراتر می‌رود و به ارزیابی و بازسازی و بازآفرینی می‌پردازد. به عقیده ژان فوراسیته^۲، در جامعه‌ای که روز به روز بیشتر علمی می‌شود، هماهنگی میان دانشگاه و اقتصاد جامعه برحسب فرهنگ و سوابق اجتماعی به شکل نوعی ضرورت درآمده است. دانشگاه، اقتصاد و جامعه ناچارند به اتفاق کار کنند تا هر یک به حال دیگری سودمند باشند. (فوراسیته، ۱۳۶۳: ۱۶) در مقابل رویکرد کارکردگرایی که بر توافق و یکپارچگی تاکید می‌کند، اندیشمندان رویکرد تضاد^۳ - متاثر از اندیشه‌های کارل مارکس^۴ و ماکس وبر^۵ معتقدند وجود گروه‌های اجتماعی ذینفع و رقابت‌جو همواره جامعه را در معرض تضاد و کشمکش قرار می‌دهند و جامعه مدام در حالت تغییر و بی‌ثباتی قرار دارد. در این رویکرد، آموزش و پرورش همگانی به منزله نوعی ابزار جامعه سرمایه داری تلقی می‌شود که راهیابی به

¹ Functionalism

² Fourastie

³ Conflict

⁴ Karl Marx

⁵ Max Weber

سطوح عالی آموزش و پرورش را از طریق کارکرد گزینش، تخصیص و اغوای مردم، کنترل می‌کند و ممکن است هر یک از گروه‌های اجتماعی در جهت پیشبرد منافع گروهی خود، هدف‌ها و برنامه‌های خاصی را برای آموزش و پرورش ترجیح دهند و در نهایت کسانی که بر نظام آموزشی تسلط دارند، از طریق آن افراد جامعه را در جهت تحقق مقاصد خویش تربیت می‌کنند. (علاقه بند، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۱)

رویکرد دیگر، دیدگاه تاریخی- تطبیقی است. از این منظر، نظام آموزش و پژوهش در مقایسه با کشورهای صنعتی و سایر کشورهای پیشرفته قرار می‌گیرد و از طریق تعیین شاخص‌ها به تحلیل عوامل و سنجش می‌پردازد. در این زمینه، سازمان فرهنگی یونسکو پیوسته با انتشار گزارش‌های خود، میزان رشد و تحول کمی و کیفی آموزش و اهداف آن را ارزیابی می‌کند و موفقیت کشورها را با توجه به مراحل توسعه مورد سنجش قرار می‌دهد.

در دیدگاه انتقادی، فرایند آموزش عالی و روند تحول آن در زمینه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بررسی می‌شود و اساس فرهنگ و آموزش و اهداف نامرئی و زیربنایی آن در ارتباط با نظام جهانی و اغراض سیاسی ارزیابی و نقد می‌گردد تا انحرافات آن آشکار شود. (توسلی، ۱۳۸۶: ۳۲۲) به طور مثال، در مکتب انتقادی به مفهوم صنعت دانش^۱ اشاره می‌شود و مراد از آن، موجودیت‌هایی در جامعه است که با تولید و اشاعه دانش سروکار دارند، به‌ویژه دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی. آن‌ها به عوض اینکه در خدمت منافع کل جامعه باشند، روی منافع خودشان متمرکز شده‌اند و به پدیدآمدن فناوری‌های مورد نیاز صنعت فرهنگی، دولت و سرمایه‌داران کمک می‌کنند. در نتیجه، اندیشه فن‌سالارانه را پرورش می‌دهند و در این فرایند به سرکوب خرد کمک می‌کنند و بیشتر به کارخانه‌هایی شبیه می‌شوند که به جای اینکه انسان‌هایی خردمند بسازند، فوج فوج دانشجو تولید می‌کنند. (ریتزر، ۱۳۹۰: ۱۸۱)

برای توجه دقیق‌تر به مسئله "کارآمدی آموزش و اشتغال" باید نگاهی دقیق به پدیده فراگیری آموزش، به خصوص آموزش عالی داشت تا بتوان در بین نظریه پردازان کلاسیک و معاصر افرادی را یافت که به تبیین پدیده فراگیری آموزشی و ارتباط آن با اشتغال دست یافته‌اند. در میان تئوری‌پردازان معاصر در حوزه جامعه‌شناسی آموزش و پرورش مشخصاً می‌توان از تئودور شولتز^۲ و رندال کالینز^۳ نام برد.

^۱ Knowledge Industry

^۲ Schultz

^۳ Collins

رشد کارکردگرایی و ظهور کارکردگرایی منطقی- فنی^۱، برای توجیه رشد آموزشی در دوران پس از جنگ جهانی دوم کاربرد زیادی داشت، اما برای توجیه نظری توسعه و تنوع نظام‌های آموزشی و رابطه اقتصاد و آموزش کافی به نظر نمی‌رسید. دنیسون^۲ در پی مطالعات خود نشان داد که آموزش در سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ در بین عوامل رشد اقتصادی بالاترین سهم را داشته است؛ به گونه‌ای که در آمریکا ۲۳ درصد رشد اقتصاد در سطح کلان و ۴۳ درصد رشد تولیدات سرانه ناشی از سرمایه‌گذاری آموزشی بوده است. (دنیسون، ۱۹۶۲: ۷۵) این امر به پیدایش نظریه سرمایه انسانی^۳ انجامید. بنا بر این نظریه- که تئودور شولتز در سال ۱۹۶۰ آن را عرضه کرد- فرایند کسب مهارت و دانش از طریق آموزش و پرورش نباید نوعی مصرف تلقی شود، بلکه باید آن را نوعی سرمایه‌گذاری دانست که از لحاظ فردی و اجتماعی مولد است. سه عامل توانایی^۴ مهارت‌آموزی^۵ و آموزش^۶، سرمایه انسانی فرد را تشکیل می‌دهند و آموزش و پرورش ابزار اصلی افزایش این سرمایه است. (شولتز، ۱۹۶۱: ۱۴) در این نظریه، قدرت مولد هر فرد بستگی به توانایی او و میزان سرمایه‌گذاری‌اش دارد. دنیای کار، ساختاری از قبل تعیین‌شده ندارد و هیچ محدودیتی را بر آینده شغلی فرد تحمیل نمی‌کند. فرد، عامل اصلی و رابطه بین موقعیت آموزشی و پایگاه شغلی، رابطه‌ای کاملاً عقلانی است. (همان: ۱۶) به اعتقاد وی، چون کشورهای در حال توسعه فاقد دانش و مهارت لازم برای استفاده مؤثر از فنون برتر تولیدند، لازم است برای ارتقای کیفیت سرمایه انسانی خود عمل کنند. (همان: ۴۴) بدین ترتیب، کشور ما هم به عنوان یکی از کشورهای رو به توسعه، از این برنامه و سیاست بی‌نصیب نماند.

ماسیمو پاچی^۷ (۱۹۸۶) اقتصاددان ایتالیایی، با رد نظریه سرمایه انسانی معتقد است عوامل تعیین‌کننده توسعه آموزشی متأثر از تقاضای بازارند. پاچی در توصیف خود از مراحل توسعه بازار کار سرمایه‌داری، سه مرحله را مشخص کرده است: در مرحله اول، تقاضا برای نیروی انسانی اساساً معطوف به نیروی کار غیرماهر است؛ مرحله دوم، مرحله رشد صنایع بزرگ است که در این مرحله نیروی انسانی نسبتاً ماهرتری لازم است و همین مسئله سبب تشویق توسعه آموزش و پرورش متوسطه و عالی می‌شود؛ مرحله سوم، مرحله سرمایه‌داری انحصاری است که در این دوران، نظام آموزش و پرورش انبوه سبب عدم تعادل در

¹ Techno Logical Functionalism

² Denison

³ Human Capital Theory

⁴ ability

⁵ training

⁶ education

⁷ Pacci

بازار کار و بروز بحران و تضاد در جامعه می‌شود. به عبارت دیگر، نظام آموزشی نیروی تحصیلکرده بسیاری به وجود می‌آورد که نمی‌توانند جذب بازار کار شوند. (شارع پور، ۱۳۸۶: ۴۴) رندال کالینز نیز در چارچوب نظریه تضاد و بری جدید، نظریه کارکرد گرایی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. از نظر وی، توسعه نظام آموزشی آمریکا بیشتر بیانگر رقابت برای کسب قدرت، ثروت و منزلت است تا رشد نیازهای فنی و اقتصادی. (شارع پور، ۱۳۸۸: ۱۰۷-۱۰۶) در نتیجه، گسترش نظام آموزش به خصوص آموزش عالی، نشان‌دهنده رقابت گروه‌های پایگاهی است و کمتر به نیازهای اجتماعی یا مقتضیات شغلی ارتباط دارد. وجود تضاد و تناقض در نظام آموزشی اجتناب ناپذیر است، ولی مرکز تضاد بازار کار است؛ جایی که در آن سازمان‌ها با استفاده از مدارک تحصیلی، افراد را وارد مشاغل می‌کنند. او مفهوم بازارهای فرهنگی^۱ را مطرح می‌کند و منظورش آن است که ساختار نظام آموزشی فقط محصول نیروهای اقتصادی نیست، بلکه مجموعه‌ای از علائق و منافع گوناگون است. یک واحد پول مشترک وجود دارد که همان مدارک اعطایی آموزش و پرورش است. (رابینسون^۲، ۱۹۸۱)

با توجه به نظریه‌های کلاسیک و معاصر در حوزه "آموزش و اشتغال"، مدلی عملی که در کشورهای جهان سوم، از جمله در کشور ما به کار گرفته شده است، ترکیبی از نظر کارکردگرایان و نظریه سرمایه انسانی است که افزایش و تورم بدنه آموزش به خصوص آموزش عالی، موجب تقویت روزافزون سرمایه انسانی در ابعاد کمی شده است. (شارع پور، ۱۳۸۶: ۴۴) اما این مدل در مرحله پیاده سازی، با مسئله ایجاد اشتغال برای جمعیت تحصیل کرده و رفع بیکاری رو به رو شده است. همپای توسعه نظام آموزشی در کشور، پدیده نوظهور مدرک‌گرایی را نیز شاهد هستیم که بر مسئله اشتغال بی‌تاثیر نبوده است. علاوه بر این تغییرات داخلی، رویداد جهانی شدن نیز تغییراتی را در روند آموزش و اشتغال کشور به وجود آورده است. لذا ارائه تحلیل مناسب، نیازمند بررسی دقیق‌تر رابطه هر یک از مفاهیم اشتغال، بیکاری، مدرک‌گرایی و جهانی شدن با نظام آموزش می‌باشد.

اشتغال و نظام آموزش

اگر آموزش عالی را عاملی مهم و تعیین‌کننده متغیرهای بازار کار تلقی کنیم (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۶: ۱۰۷-۱۰۵)، نظام آموزش عالی باید با پرورش نیروی انسانی متخصص به نیازمندی‌های بخش‌های

¹ Cultural Market

² Robinson

گوناگون اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پاسخ دهد و نمی‌تواند این امر را نادیده گیرد. به رغم این مهم، چنین به نظر می‌رسد که آموزش عالی در ایران مبتنی بر برنامه‌ریزی براساس تقاضای اجتماعی است و دغدغه اصلی، بحث گسترش کمی آموزش عالی است و کیفیت آموزش در این میان با بحران مواجه است. بدیهی است که اشتغال و از جمله اشتغال دانش‌آموختگان دانشگاهی مستلزم مؤلفه‌های متعددی از جمله متناسب بودن مهارت‌های آنها با نیازهای بازار کار می‌باشد. لذا باید حجم، کیفیت و محتوای آموزش عالی از نیازمندی‌های نیروی انسانی متخصص تأثیر پذیرد. در این میان، عده‌ای معتقدند که اشتغال و آموزش کاملاً با یکدیگر مرتبط‌اند و آموزش عالی افراد ماهری می‌پرورد که جذب فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی می‌شوند و ضمن بهره‌وری بالاتر نسبت به سایرین، توسعه کشور را نیز تأمین می‌کنند. از سوی دیگر، عده‌ای اعتقاد دارند که جامعه، ارتباطی مصنوعی بین آموزش عالی و اشتغال برقرار کرده است. از نظر این صاحب نظران، بهره‌وری عاملی مربوط به شغل است و نه شاغل و آموزش اهمیت چندانی در عملکرد مشاغل ندارد، ولی در عمل و اجرا، دانشجویان، دانش‌آموختگان و کارفرمایانی که برقرارکننده ارتباط بین آموزش عالی و اشتغال‌اند می‌توانند ما را به تصمیم‌گیری مناسب برسانند. در این راستا، دانشجویان بیشتر به منظور کسب صلاحیت‌های حرفه‌ای و دستیابی به فرصت‌های شغلی بهتر به آموزش عالی روی می‌آورند. رشته تحصیلی دانشگاهی عامل مهمی در انتخاب شغل دانش‌آموختگان آموزش عالی است و دانش‌آموختگان رشته‌های حرفه‌ای (پزشکی، مهندسی، معماری، حقوق و...) اهمیت و تأثیر رشته‌های تحصیلی خود را در زندگی شغلی بیش از سایرین می‌دانند. پس، رشته تخصصی و وضعیت تحصیلی دانش‌آموختگان متقاضی شغل، یکی از عواملی است که بر تصمیم‌گیری کارفرمایان و مراجع استخدامی تأثیر می‌گذارد. همچنین، با توجه به اینکه تعیین نوع و حجم دانسته‌های لازم برای احراز بسیاری از مشاغل به دلیل پیچیدگی آنها - به ویژه در حوزه علوم انسانی و اجتماعی - کاملاً ممکن نیست، کارفرمایان انتظار دارند دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی توانایی تفکر منطقی و نظام‌مند را در درجه اول و ایجاد آگاهی از نیازها و مسائل اجتماعی، آموزش مهارت‌های عمومی و آموزش مهارت‌های خاص را در اولویت بعدی به دانشجوین آموزش دهند.

به نظر می‌رسد که امروزه دانشگاه‌ها برای ایفای نقش مؤثر خود، در عین وفاداری به ساز و کارهای سنتی خود نمی‌توانند پرچمدار و طلایه‌دار آینده‌ای بهتر باشند. به این دلیل، تجدیدنظر در برنامه‌ریزی آموزشی، شیوه‌های سیاست‌گذاری در نظام آموزشی، تحلیل و تبیین تعامل بین حوزه صنعت و دانش، بازنگری در ساختار و وظایف نهادهای قبلی دانش، تجدیدنظر در نظام پذیرش دانشجو، یافتن شیوه‌های نو

در تحقیقات به منظور تولید دانش، بررسی روش‌های بهبود کیفیت آموزش و نیز تبیین رابطه میان آموزش عالی با فرهنگ جامعه و مسائل اجتماعی و پاسخگویی نظام آموزش عالی به نیازهای اقتصادی و اجتماعی جامعه به ویژه بازار کار از جمله موضوعات مهمی است که با توجه به نیازهای متغیر و متنوع جامعه امروز برای نیل به توسعه، ضرورتی گریز ناپذیر می‌نماید.

بررسی‌های گوناگون نشان می‌دهد که هرچند علاقه‌مندی افراد و جامعه به علم و دانش عامل تلاش برای ورود به آموزش عالی جوانان است، دستیابی به فرصت‌های شغلی بهتر و درآمد بالاتر نیز عاملی است که جاذبه آن کمتر از جاذبه‌های علمی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی نیست. در این زمینه، چهار فرایند عمده خودنمایی می‌کنند که بیش از سایر عوامل در حوزه اشتغال اهمیت دارند و در برنامه‌ریزی مسئولان نظام آموزشی، ضروری است که در کنار توجه به مسائل علمی و پژوهشی، به بازار کار و تقاضای آن از سوی جوانان از بعد کیفی آن هم نگریسته شود.

فرایندهای مهم و مؤثر بر اشتغال که یا مستقیماً از نهاد آموزش برمی‌خیزند یا جزو پیامدهای آن محسوب می‌شوند، عبارت‌اند از: فرهنگ مدرک‌گرایی، متورم‌شدن بدنه کمی، بیکاری فارغ‌التحصیلان و عدم تناسب محتوا و ساختار آموزش عالی. همه فرایندهای مذکور به نوعی با هم در ارتباط‌اند و هیچ کدام را نمی‌توان بدون توجه به بقیه عوامل تبیین کرد. در اینجا فقط برای دقت بیشتر بحث دسته‌بندی صورت گرفته است.

فرهنگ مدرک‌گرایی و رشد کمی آموزش عالی

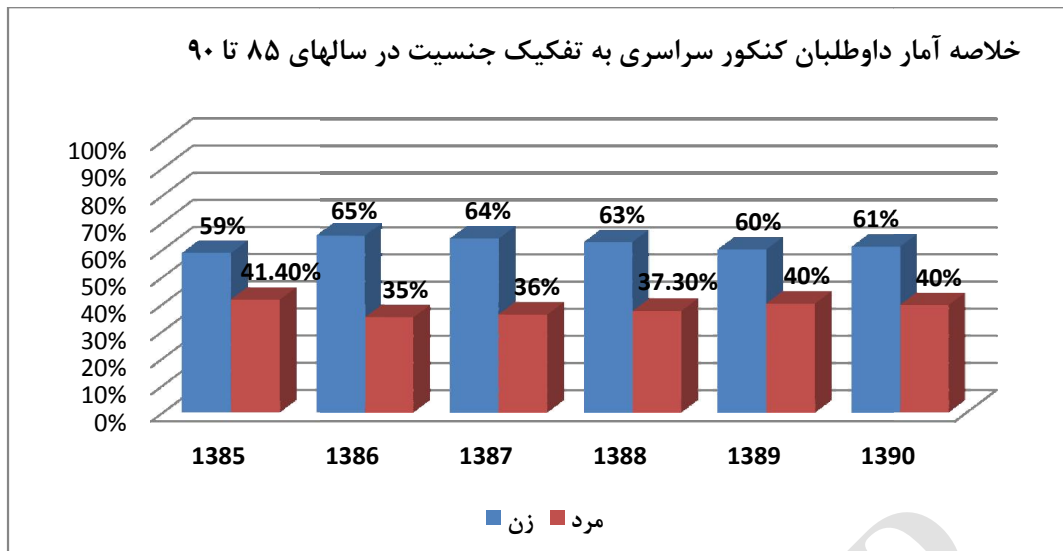
پیش‌بینی نیازمندی‌های نیروی انسانی متخصص از دو نظر حائز اهمیت است: ۱- تحقق اهداف سازندگی و توسعه اقتصادی ۲- مقابله با بیکاری سرمایه‌ی انسانی یا همان روندی که آموزش عالی در سال‌های اخیر با آن روبرو بوده است. (سهرابی و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۰۷) با وجود این، به علت توسعه کمی دانشگاه‌ها و افزایش عرضه نیروهای انسانی دارای مدرک دانشگاهی و پایین‌بودن بهره‌وری و مهارت این افراد، پدیده بیکاری جوانان آموزش‌دیده به شدت رو به گسترش است. ضمن اینکه این روند عوارض شدیدی به دنبال خواهد داشت، اثرات منفی نیز بر کارکرد دانشگاه‌ها باقی خواهد گذاشت. (توسلی، ۱۳۸۶: ۳۵) به عبارت دیگر، جستجوی کار، صرف‌نظر از تخصص و تحصیل نیز به فرهنگ مدرک‌گرایی افزوده می‌شود. بی‌تردید، وظیفه آموزش عالی ایجاد تعادل بین عرضه و تقاضا در بخش آموزشی نیست، اما آنچه در سیاست آموزش عالی فعلی حاکم است، سیاست کمیت‌گرایی، فارغ از کیفیت است که موجب

پائین آمدن کیفیت نیروی انسانی حتی در سطوح بالا می‌شود و کارایی و بهره‌وری کافی و مفیدی بین آموزش دیده‌ها ایجاد نمی‌کند. (همان: ۳۵۲) از طرفی، مدرک گرایی یکی از عوامل تاثیرگذار در سیستم های آموزشی است که البته بازخورد علمی و فرهنگی و آموزشی آن را می‌توان در سطح خود دانشگاه ها و موسسات آموزش عالی ملاحظه کرد. این موضوع به عنوان یکی از معضلات برجسته کنونی جامعه، قشرهای مختلف را با اهدافی قابل بحث روانه دانشگاه ها کرده تا جایی که محیط دانشگاه را به عنوان محیطی موثر در افزایش و ارتقای سطح علمی و تخصصی افراد تا حدی زیر سؤال برده است. از نظر برخی صاحب نظران، دلیل عمده در پیدایی فرهنگ مدرک گرایی این است که آموزش عالی کارکردی ناخودآگاه پیدا کرده است و تبدیل به یک کارخانه مدرک‌سازی شده است، بی‌آنکه نیاز جامعه و افزایش کیفیت و کارایی جوانان را مدنظر قرار دهد.

رشد تعداد دانشجویان در آموزش عالی ایران تابع نوسانات اقتصادی و نارسایی‌های حاکم و موجود در این نظام بوده است. از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۳، با رشد سالیانه ۱۰ تا ۱۵ درصد دانشجویان مواجهیم که دوران افزایش فروش نفت و توسعه دانشگاه‌های شهرستان‌ها و مدارس عالی غیردولتی است، اما از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ این حرکت به کندی می‌گراید و در مواردی به ۵ درصد می‌رسد. از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ (دوران تعطیلی دانشگاه‌ها) با کاهش شدید نزدیک به صفر برای ورود دانشجویان به دانشگاه روبرو هستیم. از سال ۱۳۶۴ رفته رفته روند ورودی و خروجی‌های دانشگاه به تعادل می‌رسد و از آن پس، با توسعه دانشگاه‌های آزاد، پیام نور و نیز دانشگاه‌های خصوصی و افزایش تعداد دانشجویان در دانشگاه‌های دولتی، فارغ از ظرفیت واقعی این دانشگاه‌ها، با افزایش قابل ملاحظه و بی‌رویه تعداد دانشجویان مواجه می‌شویم؛ به طوری که این ورودی‌ها تا سال ۱۳۸۰ نسبت به سال‌های قبل بیش از ۵/۴ برابر افزایش داشته است. (آموزش عالی، ۱۳۸۰: ۸۲)

در سال‌های اخیر نیز این روند کم و بیش ادامه داشته است؛ برای نمونه، آمار دانشجویان شاغل به تحصیل در سال ۱۳۸۹ در مقاطع کاردانی، کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری به بیش از چهار میلیون نفر رسیده است. نگاهی به آمار دانشجویان در سال‌های ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۹ نشان می‌دهد که با افزایش رشدی معادل ۸/۵ درصد در ثبت‌نام دانشجویان مواجه بوده‌ایم. (به نقل از پرنده و همکاران، ۱۳۹۱: ۵) مرکز آمار ایران، رقم دانشجویان در حال تحصیل کشور را در سرشماری سال ۱۳۸۵ در حدود ۲۵۵۵۲۸۳ نفر اعلام کرده است. این جمعیت در سرشماری سال ۹۰ به رقم ۴۱۳۸۹۵۶ رسیده است. (سایت مرکز آمار ایران، ۱۳۹۳)

نمودار ۲: خلاصه آمار داوطلبان کنکور سراسری به تفکیک جنسیت در سال‌های ۹۰-۸۵



از دیدگاه برخی از محققان، عمده‌ترین علل این تورم در رشد و توسعه کمی دانشگاه‌ها به ویژه در کشورهای در حال توسعه عبارت‌اند از:

۱- رفع تنگنای نیروی انسانی متخصص به علت محدودیت سرمایه انسانی

۲- دستیابی به استقلال سیاسی - اقتصادی

۳- دستیابی به آموزش عالی برای بهره‌مندی از حقوق فردی

۴- دستیابی به پرستیز اجتماعی. (سهرابی و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۰۸)

به هر جهت، اگر فقط به لحاظ کمی و آماری - صرف‌نظر از عرضه بازار کار - به این مسئله بنگریم، با توجه به رشد سریع جمعیت و گسترش نیازهای تخصصی برای جمعیت بیش از هفتاد میلیون نفری، هنوز به حد تعادل نرسیده‌ایم، به خصوص که تقاضا برای تحصیلات عالی هر روز در حال افزایش است. (توسلی، ۱۳۸۶: ۳۳۴)

بیکاری فارغ‌التحصیلان

با اینکه وظیفه دانشگاه‌ها و آموزش عالی ایجاد تعادل بین عرضه و تقاضا در بخش آموزش نیست، ولی آنچه موجب پایین‌آمدن کیفیت نیروی انسانی حتی در سطوح بالا می‌شود، سیاست "کمیت‌گرایی فارغ از کیفیت" است که در نتیجه، تعداد فارغ‌التحصیلان در رشته‌های گوناگون متناسب با امکانات شغلی نیروهای متخصص جامعه نیست. به این ترتیب، آن تعدادی که فرصت دستیابی به شغل را می‌یابند، به دلیل عدم توانایی کافی و فقدان تخصص و مهارت لازم، بهره‌وری و کارایی مناسب را ندارند. پس، عدم تطابق نظام

اشتغال در دهه کنونی با نیاز یک میلیون داوطلب شرکت کننده در کنکور و جذب بیش از ۳۴۰/۰۰۰ نفر آنها در دانشگاه، نشان از ناکارآمدی آموزش عالی برای ایجاد اشتغال دارد. (آمار آموزش عالی، ۱۳۸۵)

از گذشته نیز بسیاری از نظریه پردازان و برنامه ریزان اقتصادی کشور، بیکاری تحصیل کرده ها را ناشی از عرضه ناکافی شغل برای جویندگان کار می دانستند و اعتقاد داشتند که تحدید ظرفیت پذیرش دانشجو، بیکاری را از سطح تحصیل کردگان به سطح دیپلمه ها می کشاند و در مجموع، مشکل بیکاری جامعه حل نشده باقی می ماند. از آنجایی که بازار تخصص در فعالیتهای صنعتی و خدماتی شهری متمرکز است، غالب تحصیل کردگان می کوشند در شهرها (احتمالاً در شغلی که ربطی به تخصص آنها ندارد) اشتغال یابند. این پدیده تا حدی، معلول شیوه پذیرش دانشجو در دانشگاههاست که اصولاً علاقه، استعداد و انگیزه دانشجویان را در انتخاب رشته تحصیلی آنها مورد غفلت قرار می دهند و در نهایت، اتلاف منابع انسانی و مادی را در بر خواهد داشت. (سهرابی و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۷۶)

بررسی تعداد نیروی انسانی متخصص در سرشماری های ۱۳۴۵ تا ۱۳۸۰ نشان می دهد که روند اشتغال تحصیل کردگان در ایران از رشدی معادل ۱۰/۶ درصد برخوردار بوده است که این درصد در کشورهای پیشرفته بالاتر از ۲۰ درصد است. برای نمونه، بررسی سطح تحصیلات شاغلان سرشماری سال ۱۳۷۵ (جدول ۳) نشان می دهد که اگر تعداد بی سوادان شاغل (۲۱/۴ درصد) را از کل شاغلان حذف کنیم، شاغلان دارای تحصیلات دانشگاهی حدود یک دهم میزان کل شاغلان کشور را در بر می گیرند.

جدول ۳: سطح تحصیلات افراد شاغل در سرشماری سال ۱۳۷۵

سطح تحصیلات	درصد
ابتدایی	۲۵/۶
راهنمایی	۴۶/۶
متوسطه	۱۷/۲
دانشگاهی	۹/۶

(مأخذ: سایت مرکز آمار ایران)

قابل توجه است که تعداد متخصص مورد نیاز در برنامه سوم توسعه در سال ۱۳۷۵ از سوی " مؤسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی " ۳۵۱ هزار نفر برآورد شده بود، در حالی که در این دوره نزدیک به ۸۱۸ هزار نفر از دانشگاهها فارغ التحصیل شده بودند و طبق همین برآورد، سالانه حدود ۲۳۰ هزار

تحصیل کرده بیکار به جمع بقیه بیکاران تحصیل کرده در سال های قبل اضافه گردیده است - این تعداد معادل کل فرصت های شغلی است که دولت می تواند طی یک سال ایجاد کند. (طائفی، ۱۳۷۵) در سال ۱۳۸۵ نیز شرکت حدود یک میلیون داوطلب در کنکور و جذب بیش از ۳۴۰/۰۰۰ نفر آنها در دانشگاه، تأییدی بر این مطلب و نشان از ناکارآمدی آموزش عالی برای ایجاد اشتغال دانش آموختگان دارد. (آمار آموزش عالی، ۱۳۸۵)

جدول ۴: مقایسه جمعیت بیکار فارغ التحصیل بر حسب تحصیلات دانشگاهی در سرشماری سال ۸۵ و ۹۰

سرشماری سال ۱۳۹۰	سرشماری سال ۱۳۸۵	سطح تحصیلات دانشگاهی
۲۰۷۳۱۰	۱۴۲۳۶۹	فوق دیپلم
۵۰۵۰۱۰	۲۱۸۴۹۵	لیسانس
۵۲۱۶۹	۱۱۶۹۹	فوق لیسانس و دکترای حرفه ای ^۱
۳۳۸۸	۸۲۴	دکترای تخصصی ^۲
۷۶۸۰۵۱	۳۷۳۵۱۳	جمع کل

داده های این جدول نشان می دهند که بیشترین میزان جمعیت تحصیل کرده بیکار در هر دو سرشماری، دارای مدرک کارشناسی هستند و در مجموع، میزان جمعیت فارغ التحصیلان بیکار تقریباً دو برابر شده است. با وجود توسعه کمی دانشگاه ها، این روند در سال های آتی احتمالاً با سرعت بیشتری افزایش خواهد یافت و اگر جمعیت افراد شاغلی که در غیر رشته تحصیلی خود مشغول به کار هستند به این گروه افراد بیکار فارغ التحصیل اضافه کنیم، متوجه خواهیم شد که عملکرد آموزش عالی در جذب و پذیرش دانشجو و هزینه های صورت گرفته چه نتایج ناخواسته ای داشته است و مسایل اجتماعی، اقتصادی و ... آن چگونه گریبان گیر کشور خواهد شد.

مسلم است که برای تحلیل آموزش عالی باید علاوه بر موارد ذکر شده، شاخص های کیفی دیگری مانند نسبت دانشجو به اعضای هیئت علمی، مسئله تولیدات علمی و پژوهشی و شاخص کمی نسبت هزینه های آموزش عالی به تولید ناخالص ملی^۳ را هم در نظر گرفت که خارج از هدف این مقاله است. با این وجود و به طور خلاصه، برنامه ریزی دانشگاهی در ایران را می توان در سه دوره اساسی بررسی کرد:

(۱) دوره الگوبرداری؛

۱. این طبقه در سرشماری سال ۱۳۸۵ تنها با عنوان «فوق لیسانس» مشخص شده بود.

۲. این طبقه در سرشماری سال ۱۳۸۵ با عنوان «دکترای و فوق دکترای» مشخص شده بود.

^۳ GNP

۲) ادامه الگوبرداری توأم با تغییر و تحول ساختاری؛

۳) دوره بازساختاری. (مهرعلی زاده، ۱۳۸۳: ۲۶۹)

در دوره اول (قبل از سال ۱۳۵۷) بیشتر الگوبرداری از برنامه‌های آموزشی دانشگاهی به سبک فرانسوی و آمریکایی بود. در این دوره، برنامه‌ریزی آموزشی به صورت سازمان یافته مورد توجه مدیران دانشگاهی نبود. در دوره دوم، یعنی از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۲ شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای عالی برنامه‌ریزی و شورای عالی گسترش مسئولیت برنامه‌ریزی‌ها را به عهده گرفتند و برنامه‌ریزی متمرکز ملی صورت گرفت. دوره سوم یعنی از سال ۱۳۷۲ به بعد، دوره تغییر ساختاری و گرایش به عدم تمرکز بر تجربه‌ای است که از این سه دوره برنامه‌ریزی دانشگاهی حاصل شده است. به بیان دیگر، گذر از یک برنامه‌ریزی نسبتاً مستقل دانشگاهی (دوره اول) به نظام متمرکز افراطی (دوره دوم) و سرانجام حرکت به سمت واگذاری اختیارات نسبی برنامه‌ریزی دانشگاهی (دوره سوم) است.

از نظر عدم تناسب محتوا و ساختار آموزش عالی برای ایجاد اشتغال دانش‌آموختگان نیز می‌توان این فرآیند را در قالب سه جنبه زیر بیان کرد:

۱. یکی از عوارض تقلیدی و وارداتی بودن نظام آموزشی عالی در ایران آن است که دانشگاه‌ها و مؤسسات تربیت نیروی انسانی متخصص برای "بخش مدرن" اقتصادی فعالیت می‌کنند و قرار است که در حوزه اشتغال نوین جایگاه مناسبی را کسب کنند. در عین حال، با نگاهی خوش‌بینانه فارغ‌التحصیلان فقط ۱۰ درصد شاغلان را در برمی‌گیرند و برآورنده نیازهای همین بخش هم نیستند، زیرا غالب دروس دانشگاهی بر محور دروس نظری و طراحی متمرکز شده‌اند، در حالی که صنایع داخلی بیشتر به مدیران خطوط مونتاژ و تولید علمی و صنعتی نیازمندند. از سوی دیگر، تباین روز افزون بین توقعات بالای شغلی (موقعیت اجتماعی، پول، امکانات رفاهی و...) به ویژه در میان جوانان تحصیلکرده شاغل در بخش شهری و روستایی و بیزاری جوانان از کارهای یدی و کشاورزی در نظام‌های آموزشی "یقه سفید" پرور شهری، موانعی جدی بر سر راه توسعه ملی به وجود می‌آورند. بنابراین، قسمتی از بیکاری تحصیلکردگان دانشگاهی را می‌توان به سبب نارسایی و عدم انطباق پرورش یافتگان دانشگاهی با نیازهای گسترده بخش سنتی دانست.

۲. از نظر ساختار و ترکیب رشته‌های تحصیلی نیز بین نیازهای بازار کار و محصولات دانشگاهی تناسبی وجود ندارد. این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که در کشور مرکز یا نهادی وجود ندارد که نیازهای جامعه به نیروی انسانی متخصص را پیشاپیش ارزیابی کند و شیوه‌ها و الگوهای سره و

ناسره را شناسایی کرده، چشم‌انداز بلند مدتی از تحولات و جهت‌گیری‌های مناسب و ممکن را که برای هدایت جریان توسعه دانشگاه‌ها لازم است، ترسیم نماید.

۳. جنبه مهم دیگر عدم تناسب محتوای نظام آموزش عالی است. دانشگاه‌ها به جز رشته‌های پزشکی، در برنامه‌های خود فقط به آموزش مهارت‌های شناختی اکتفا می‌کنند و به پرورش درجه تبع، خلاقیت، خطرپذیری، قبول مسئولیت و بالاخره کارآفرینی توجهی ندارند و افرادی متکی و چشم دوخته به دولت برای گذران امور عرضه می‌کنند. مقررات و شیوه‌های کار نیز چنان است که اعضای هیئت‌های علمی بیشتر وقت خود را صرف امور آموزشی می‌کنند تا تحقیق و پژوهش. از این‌رو، ارتباط با بازار کار نیز وجود نخواهد داشت. بدین ترتیب، محیط علمی (دانشجو-استاد) از تحولات و تغییرات و فرایندهای بازار کار مطلع نیست و نمی‌تواند برای تغییرات جدید در دانشگاه‌ها برنامه‌ریزی درسی مناسبی صورت دهد. دانشگاه‌ها هم بودجه خود را فارغ از کیفیت و کمیت هزینه می‌کنند و این نهاد مؤثر آموزشی، پاسخگوی نارسایی‌های فارغ‌التحصیلان و عدم سنخیت و تطابق بین آموخته‌های آنان با نیازهای بازار کار نیست. (مهرابی و دیگران، ۱۳۷۶) البته، مواردی چون تراکم بیش از حد دانشجو و عدم رعایت استانداردهای آموزشی نیز از دیگر عواملی هستند که در محتوای نظام آموزشی نقش بسزایی دارند.

حال با توجه به روندی که آموزش عالی در سال‌های پیش پشت سر گذاشته و هنوز هم ادامه دارد، باید دید که بنا بر قابلیت‌های فعلی آموزش عالی کشور، روند واردشدن به اشتغال نوین و تأثیرپذیری از پدیده جهانی‌شدن چگونه خواهد بود.

تأثیر جهانی‌شدن بر آموزش و اشتغال

دولت‌ها برای کیفیت بخشیدن به نظام آموزشی و مهارت‌سازی خود و انطباق آن با تأثیرات جهانی‌شدن، از استراتژی‌های خاصی برای اصلاحات آموزشی استفاده می‌کنند. (کارنوی، ۱۹۹۹) تغییرات متأثر از جهانی‌شدن منجر به ظهور سه نوع اصلاحات رقابت-محور، مالی-محور و عدالت-محور می‌گردد که اثرات مهمی بر بخش‌های آموزش و کارآموزی بر جای گذاشته است. (کارنوی، ۱۳۸۶: ۶۳-۴۷)

کارنوی معتقد است جهانی‌شدن در بسیاری از کشورهای در حال توسعه و توسعه‌نیافته از طریق اصلاحات مالی-محور، تغییرات آموزشی را در نظام جدید جهان مسلط می‌گرداند که چنین روندی منجر به افزایش نابرابری در عرضه خدمات آموزشی می‌شود.

گوستا فیشمن^۱ از صاحب نظران آموزش عالی معتقد است که جهانی شدن سه چالش عمده را در مقابل نظام‌های آموزش عالی پدید آورده است:

بحران نظام (هژمونی): توسعه کمی موجب بی‌اعتباری دانشگاه می‌شود.

بحران مشروعیت: دانشگاه دیگر یگانه منبع تولید علم نیست.

بحران نهادی: دانشگاه دیگر در مقام یک نهاد نمی‌تواند خود را با نیازهای جامعه سازگار کند.

بنابراین، دولت‌ها برای مقابله با این بحران‌ها و چالش‌ها به راه‌حلهایی توجه کرده‌اند که در مدیریت آموزش عالی کشورهای متفاوت در حال شکل‌گیری است. (مهرعلی‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۶) در ایران نیز "بحران کمیت" - که سلطه کمیت بر کیفیت است - با افزایش بی‌رویه دانشجوی، کاهش اعضای هیئت علمی، کمبود امکانات و کاهش اعتبارات و شاخص‌های سرانه دیگر مشخص می‌شود و تسلط آموزش بر پژوهش را در بر دارد و دانشگاه‌ها را به سوی عدم گسترش دانش و تولیدات علمی پیش می‌برد.

دومین بحران که یکی از مهم‌ترین و علت‌العلل سایر بحران‌هاست موجب بی‌توجهی به آموزش عالی می‌شود، بحران مشروعیت است. این نهاد بیش از صد سال است که در ایران حضوری مؤثر دارد و با اینکه هیچ کس در ضرورت و وجود آن شک ندارد، هنوز نتوانسته است جایگاه قابل‌قبولی را که از طریق سایر نهادهای اجتماعی و وسایل ارتباط جمعی نسبت به آن ابراز می‌شود، پیدا کند. این امر، نوعی تزلزل و تردید در روحیه‌ها ایجاد می‌کند که عملاً به حفظ تعادل لازم بین دانشگاه و دیگر ارگان‌ها کمکی نمی‌کند. (توسلی، ۱۳۸۶: ۳۶۸)

جهانی‌شدن، تأثیرات زیادی بر دانشگاه‌ها و مدیریت و برنامه‌ریزی‌های آموزشی در سطح جهان داشته است. عده‌ای معتقدند این تأثیرات بر دانشگاه‌های ایران محدود بوده است؛ آنان بر این باورند که دلایلی مانند حاکمیت دوگانه و نظریه‌های سیاسی - ایدئولوژیکی موجود در کشور، عدم توانایی در بسترسازی فرهنگی برای همراهی با تغییرات، فقدان برنامه‌ریزی جامع و استراتژیک در دانشگاه‌ها، وجود تفکر روزمرگی، وابستگی شدید دانشگاه به منابع مالی دولتی، آماده‌سازی مدیران دانشگاه در سطوح مختلف، عدم توجه کافی به فرصت‌ها و تهدیدهای بیرونی دانشگاه توسط مدیران، اساتید و دانشجویان، فقدان چگونگی بهره‌برداری مناسب از مزیت‌های جهانی‌شدن موجب شده است فرآیند جهانی‌شدن در کشور ایران با محدودیت‌های ساختاری روبه‌رو گردد. (مهرعلی‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۸۳) و توان امکان تثبیت سیاست‌گذاری راهبردی در آموزش عالی وجود نداشته باشد. (همان: ۳۰۰)

^۱fishman

بحث و نتیجه گیری

بیش از ۱۶۰ سال از تاسیس دارالفنون در ایران می‌گذرد. در این مدت، نظام آموزش عالی فراز و نشیب‌های زیادی را در تطبیق و پیوند آموزش مدرن و آموزش سنتی موجود تجربه کرده است و در حوزه‌های بسیاری توانسته تأثیرات مهمی در جامعه ایجاد نماید. افزایش شمار قشر تحصیل کرده، گسترش سواد در کل جامعه، تامین نیروهای مورد نیاز علمی و... پاره ای از این مواردند. اما به رغم موفقیت‌های بسیار، نواقص و کاستی‌هایی همواره متوجه فعالیت‌های این نظام بوده است. مسئله اشتغال جوانان فارغ التحصیل که در حال حاضر یکی از مسایل مطرح کشور می باشد، یکی از این پیامدهای ناخواسته است که نامرتب با سیاست‌های نظام آموزشی نیست. آموزش عالی، نهادی مکمل نظام آموزش و پرورش است که در سال‌های اخیر تقاضا برای بهره‌مندی از امتیازات آن افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته است، اما باید دید که آیا این نهاد قادر بوده است که بین تقاضا برای آموزش بیشتر و نیازهای بازار کار تعادل ایجاد کند. وجود ۷۶۸۰۵۱ فارغ‌التحصیل بیکار در سرشماری سال ۹۰۱۳ که حدود ۳۳۸۸ نفر آنها دارای مدرک دکترا و فوق دکترا بوده‌اند، دلیلی بر ناکارآمدی نظام آموزش عالی در زمینه ایجاد شغل است. ساختار دانشگاه‌های کشور بیشتر آموزش تخصصی دانشجویان را دنبال می‌کند و تربیت دانشجوی کارآفرین را کمتر مدنظر دارد، در حالی که سازمان‌های دولتی و حتی شرکت‌های خصوصی توانایی جذب فوج فارغ التحصیلان دانشگاهی را ندارند و بیکاری این فارغ‌التحصیلان اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. آمار بالای مهاجرت نخبگان به خارج از کشور نیز تا اندازه‌ای متأثر از این پدیده است و آسیب‌های فراوانی به اقتصاد کشور وارد می‌کند. از آن جا که پذیرش در دانشگاه و طی مراحل تحصیلی نیازمند پرداخت هزینه هم از سوی افراد و هم دولت می باشد، بلااستفاده ماندن مدرک تحصیلی و بیکاری افراد تحصیل کرده یا اشتغال به مشاغل غیرمرتبط با رشته تحصیلی به معنای هدر رفتن تمامی منابع مالی هزینه شده می‌باشد- ضمن اینکه مهمترین سرمایه فرد یعنی زمان و عمر نیز تلف شده است. به نظر می‌رسد حل این مسئله نیازمند بازنگری در اهداف نظام آموزش عالی و سیاست‌های آموزشی می باشد. تغییر زیرساخت‌های آموزشی با این هدف که دانشجویان آمادگی مهارتی و روحی- روانی لازم را برای ورود به عرصه‌های اقتصادی کسب نمایند هم امری اجتناب‌ناپذیر است. بدیهی است که این امر هنگامی محقق می‌شود که در آموزش‌های دانشگاهی از تاکید صرف بر محفوظات خودداری شود و بخشی از آموزش‌ها متناسب با نیازهای فعلی بازار کار صورت بگیرد. دانشگاه‌ها نقش بالقوه‌ای در توسعه اقتصادی، اجتماعی و... کشور دارند و پرورش دانشجویان خلاق

و کارآفرین می تواند ضمن استفاده صحیح از امکانات موجود، فرصت‌های جدیدی را در جامعه خلق کند. در این شرایط می توان به تعدیل مسئله بیکاری امیدوار بود و از این نیروی توانمند در حل مشکلات کشور و تقویت پایه‌های توسعه سود جست. اگرچه ایجاد اشتغال، مقوله ای تک بعدی نیست که تنها با آموزش مرتبط باشد، اما نظام آموزش عالی که متخصص‌ترین و زبده‌ترین افراد جامعه را در اختیار دارد می تواند با برقراری روابط مستمر و نظام‌مند با سایر نهادهای متولی اشتغال، نقش پررنگی در حل مسئله بیکاری ایفا نماید. همچنین، دستیابی به هدف اشتغال کامل در سند چشم انداز بیست‌ساله، دشوار اما ممکن است. البته، صرف توسعه کمی دانشگاه‌ها، کشور را به این هدف نخواهد رساند، ولی ممانعت یا ایجاد محدودیت ورود به دانشگاه هم راه حل مسئله نخواهد بود. تنها یک جمعیت آموزش دیده، ماهر و توانمند دارای قابلیت نوآوری، انعطاف‌پذیری و سخت‌کوشی است که می تواند هدف در نظر گرفته‌شده را تحقق بخشد و این امر بدون ایجاد شرایط و زیرساخت‌های مناسب، همکاری دو نهاد مهم آموزش و پرورش و آموزش عالی و نیز تغییر ساختار آموزشی دانشگاه‌ها میسر نمی شود.

پیشنهاد و راهکارها

با توجه به فراز و نشیب‌هایی که آموزش عالی تاکنون پشت سر گذاشته است، باید برای تدوین سیاست‌ها و برنامه‌های آن دقت بسیاری به خرج داد. مطابق با آنچه گفته شد، در زیر به برخی راهکارها اشاره می‌شود:

۱. اتخاذ سیاست‌های واحد در امر توسعه کمی و کیفی نظام آموزش عالی با بررسی جوانب مختلف؛ به طوری که مواردی چون: زمینه‌های شغلی فارغ‌التحصیلان، مزیت‌های تعیین مراکز و رشته‌های دانشگاهی، هماهنگی بین مسیر توسعه دانشگاه‌ها و گرایش‌های اقتصادی، متناسب ساختن محتوای دوره‌ها و رشته‌های تحصیلی با نیازهای بازار کار و روزآمد کردن آنها مد نظر قرار گیرد.
۲. تدوین و طراحی برنامه جامع برای آموزش عالی؛ چنان که در کنار مستندسازی و تحلیل علمی تمامی تجربه‌ها و اقداماتی که برای اصلاح آموزش عالی صورت گرفته است، سمت و سوی گسترش آموزش عالی کشور و کیفیت آن براساس نیازمندی‌های نیروی انسانی مشخص شود. بدیهی است که این امر، مزیت‌های زیر را در برخواهد داشت:

- افزایش بهره‌وری نیروی انسانی متخصص و فراهم شدن فرصت‌های شغلی برای سطوح پایین‌تر از آموزش عالی؛

- تطبیق برنامه‌ها و سیاست‌های ملی با تغییرات ناشی از فرآیند جهانی شدن؛

- توجه به اصل "رایگان بودن آموزش عالی در قانون اساسی" با توجه به محدودیت های چهارگانه توسعه آموزش عالی کشور بر مبنای تقاضای اجتماع.
۳. اصلاح محتوای دروس و ترکیب رشته‌ها برای انطباق با نیاز بخش‌های اقتصادی - اجتماعی کشور و در نظر گرفتن تناسب آن با پرورش روحیه کارآفرینی، اشتغال مولد، تفکر مستقل و علمی و ...
 ۴. توجه لازم به مقتضیات علم و تحقیق و رها کردن فرآیند آموزش از قید دیوانسالاری، تقلید کورکورانه و تصمیمات مقطعی و سلیقه‌ای.
 ۵. هماهنگ نمودن برنامه های آموزش عالی با برنامه های پنجم توسعه کشور.
 ۶. مقابله با تفکر و بینش مدرک‌گرایی از طریق فعالیت‌های فرهنگی، اصلاح قوانین و مقررات.
 ۷. تلاش و برنامه ریزی در جهت افزایش مهارت های درسی و کاربردی کردن دروس با افزایش امکانات آزمایشگاهی و تحقیقاتی و ارایه واحد های روش تحقیق، دروس عملی و به ویژه کار آموزی در رشته مورد نظر.
 ۸. بررسی تحلیلی نظام جامع و مستمر بازار کار و اشتغال با توجه به حضور فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در بخش‌های سستی اقتصاد، بخش دولتی و مشاغل مربوط به رشته تحصیلی آنها در کنار ایجاد نهادهای مناسب و مجهز برای بررسی و تنظیم بازار کار.
 ۹. ارزیابی مداوم و سالانه تغییرات کمی و کیفی در روند شکل‌گیری اشتغال در بخش‌های گوناگون اقتصادی.
 ۱۰. توجه به تغییرات جنسی نیروی کار.
 ۱۱. ایجاد بانک کار برای تدوین پروژه‌های تولیدی مؤثر و عرضه تسهیلات اعتباری و کمک‌های فنی و فکری.
 ۱۲. اولویت دادن به نیروی کار علمی، فنی و حرفه‌ای در طرح‌های ویژه اشتغال
 ۱۳. تحول و اصلاح ساختار اقتصادی و ایجاد اقتصاد مستقل از نفت.
 ۱۴. اصلاح قوانین و مقررات کار و استخدام کشوری با توجه به این که پرداخت ها و پاداشها متناسب با کارآیی و صلاحیت افراد در نظر گرفته شود.
 ۱۵. اتخاذ تدابیر مناسب جهت جذب فارغ‌التحصیلان داخلی و متخصصان ایرانی مقیم خارج به منظور جلوگیری از فرار مغزها.

۱۶. استفاده از تجارب برنامه‌های توسعه و بازار کار و نیز سیاست های اشتغال‌زایی دانش‌آموختگان آموزش عالی کشورهای مشابه به منظور انتخاب الگوها و سیاست های کارآمد منطبق با اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران.

Archive of SID

منابع

- وزارت فرهنگ و آموزش عالی () آمار آموزش عالی ایران: جزوات سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۴. تهران: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی تهران
- وزارت فرهنگ و آموزش عالی () آمار آموزش عالی ایران: سال تحصیلی ۸۵-۸۴.
- پرند، کورش؛ نیرومند، پوران‌دخت؛ فرجی ارمکی، اکبر؛ علیزاده، ابوالفضل و احدیه، نرگس (۱۳۹۱) "ارائه چارچوب پیشنهادی جهت مهارت‌آموزی و توانمندسازی دانشجویان با رویکرد شایستگی محوری". اولین همایش بین‌المللی صنعت و صادرات فناوری اطلاعات.
- تودارو، مایکل (۱۳۶۶) توسعه اقتصادی در جهان سوم. غلامعلی فرجادی. تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه
- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۶) جامعه و آموزش و پرورش. تهران: انتشارات علم
- حیدری عبدی، احمد (۱۳۸۵) بررسی رابطه میان آموزش عالی و بازار کار در ژاپن؛ نظام جامع اطلاع‌رسانی اشتغال. تهران: جهاد دانشگاهی
- ریتزر، جورج (۱۳۹۰) مبانی نظریه جامعه‌شناسی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن. خلیل میرزایی و علی بقایی سرایی. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان
- شارع‌پور، محمود (۱۳۸۶) جامعه‌شناسی آموزش و پرورش. تهران: انتشارات سمت
- شریعتمداری، علی (۱۳۷۳) رسالت تربیتی علمی و مرکز آموزشی. تهران: انتشارات سمت
- طائفی، حسن (۱۳۷۵) تراز نیروی انسانی متخصص مورد نیاز کشور در برنامه دوم توسعه. تهران: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی
- علاقه‌بند، علی (۱۳۸۹) جامعه‌شناسی آموزش و پرورش. تهران: نشر روان
- فوراسیته، ژان (۱۳۶۳) بحران دانشگاه‌ها. علی‌اکبر کسایی تهران: انتشارات سمت
- قارون، معصومه (۱۳۸۷) بیکاری جوانان و چالش‌های پاسخگویی به تقاضای آموزش عالی، نظام جامع اطلاع‌رسانی اشتغال. تهران: جهاد دانشگاهی
- کارنوی، مارتین (۱۳۸۴) جهانی شدن و اصلاحات آموزشی، آنچه برنامه‌ریزان باید بدانند. حسن میرزا محمدی و محمدرضا فریدی. تهران: انتشارات سیطرون

- کاظمی پور، شہلا (۱۳۸۵) "تحولات اخیر و آینده وضعیت اشتغال". نامہ انجمن جمعیت شناسی ایران. شماره ۱، سال یکم.
- مؤسسہ پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی (۱۳۸۰) گزارش مالی آموزش عالی ایران.
- مہرابی، حمید و دیگران (۱۳۷۶) "عرضہ و تقاضای نیروی انسانی متخصص در ایران". سازمان برنامه و بودجہ، معاونت امور فرہنگی، آموزش و پژوهشی.
- مہرعلی زادہ، یداللہ (۱۳۸۳) جهانی شدن و نظام های آموزشی با تأکید کشور ایران. اهواز: انتشارات رسش
- نادری، ابوالقاسم (۱۳۸۵) "پارادوکس کمبود نیروی انسانی و بیکاری فارغ التحصیلان دانشگاهی". مجلہ کار و جامعہ. شماره ۷۵ و ۷۴.

- Carnoy, Martin (1999) **Globalization and Educational reform: What planner needs to know**. International institute for Educational planning (UNESCO)
- Collins, R. (1971) "**Functional and conflict theories of Educational stratification**". American Sociological Review. 36(6).
- Denison, E, F. (1962) **The Sources of Past and Future Growth. Human Capital Formation and Manpower Development**. A. Wykstra. New York: The free press.
- International Labour office (1999) **Key indicators of the Labour Market**. Geneva
- Robinson. P. (1981) **Perspectives on the sociology of Educational**. London Rutledge and Kegabn Paul.
- Schultz, T. W. (1961) "**Investment in Human Capital**". American Economic.

Analysis of the Effectiveness of Higher Education on the Issue of Youth Employment

Mojde Ghorbanalizade

Master degree in Sociology, University of Tehran

Maryam Najar Nahavandi

Ph.D., Assistant Professor of Planning for Social Welfare Department, Faculty of Social Sciences, University of Tehran

Received: 5 May 2014

Accepted: 1 Jun 2014

Economic and social developments will be achieved through human development. In this respect, the most important factors of human resource development in any society should be considered. However, each country's higher education system as a fundamental part, is intimately related to labor market programs for socio-economic development of the country. Therefore, for the development and training of skilled and competent, efficient system of higher education is necessary to achieve balanced and sustainable development. Despite a slight expansion of universities and institutions of higher education in recent decades, issues of unemployment and lack of skills among youth has increased in Iran. Statistical Center of Iran has announced crowd of educated unemployed is 373,513 people in 1385 years and 768,051 people in years 1390. This article aims to provide relevant offers, the efficiency of higher education to employment for young people to explore and analyze. The methods are descriptive-analytical and the collection and analysis of library data and documents. The results showed that ineffectiveness of higher education in particular, the lack of alignment of programs and inconsistencies in the content of teaching and research universities with labor market needs is among the major obstacles to a major disturbance and the main disturbance in youth employment. So, special attention should be devoted to it.

Keywords: Efficiency of the Education System, Employment of Graduates, Degree Orientation, Higher Education and Youth